



معرفی و نقد ایمان‌درمانی

۳۳



نقد و بررسی کتاب علم حضوری

۳۹

# معرفی و نقد ایمان‌درمانی

عبدالله صلواتی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ایمان‌درمانی، فارغ از حجاب اصطلاحات پیچیده و فنی و با طرح ایمان به عنوان درمان انحصاری مشکلات انسان، درصدد برقراری تعاملی مؤثر با مخاطب است. همچنین نظریهٔ ایمان‌درمانی، به عنوان ارادهٔ معطوف به ایمان در برابر ارادهٔ معطوف به قدرت نیچه مطرح می‌شود. کتاب حاضر پس از بررسی دقیق و تفصیلی برخی مسائل، راهکارهایی را پیشنهاد می‌کند. این اثر مشتمل بر سه فصل است: ۱. رمز موفقیت، ۲. اعصاب یا اخلاق، ۳. خطاها، شکست‌ها و گناهان زاییدهٔ دنیای دانسته‌های ماست. در این مقاله با نگاهی گذرا به مباحث کتاب مذکور، برخی از نکات، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

## الف. روش کتاب

تنوع روشی از برجستگی‌های این اثر است. مؤلف محترم در این اثر از روش‌های گوناگون برای نزدیک کردن مخاطب به معنا و فهم مطالب بهره جسته است؛ استفاده از داستان، حکایت، خاطره، شعر، تمثیل، طرح فرمول و قاعده به زبانی ساده از جمله روش‌های به‌کار رفته در این کتاب است. همچنین



تألیف دکتر نصرالله حکمت  
تهران: انتشارات الهام، ۱۳۸۶

بیان مسأله، تغییر صورت مسأله، طرح گام‌به‌گام مسائل، ارائه راهکار و مفهوم‌سازی‌های مؤثر و مفید از ویژگی‌های روشی این اثر است. در بخش مفهوم‌سازی با تمایزاتی چون گناه و گناه‌آگاهی؛ جهل و جهل‌آگاهی؛ عمل سالم و عمل صالح؛ دانستن و شوق دانستن؛ خوشبختی جانوری و خوشبختی انسانی مواجهیم (ص ۹۰، ۲۲۸، ۲۴۶).

همچنین مؤلف محترم در مقابل جریان جایگزینی مفاهیم مدرن و ناسازگار با ساختار دینی، واژگانی را با خاستگاه دینی به کار می‌برد و برپایه آن مباحث مفیدی را مطرح می‌کند. از جمله آن واژگان، اصطلاح شاکله است چنان‌که کریمه قرآنی "قل کل يعمل علی شاکلته" شاکله هر انسان را به عنوان خاستگاه رفتار او معرفی می‌کند. عمل صالح و اخلاق از دیگر اصطلاحات دینی بکار رفته در این اثر است.

افزون برآن در این کتاب از آیات قرآنی به طور مصرح یا غیرمصرح استفاده می‌شود (برای نمونه: ص ۱۱۸، ۲۰۵).



## ب. معرفی اجمالی برخی مباحث کتاب

### ۱. شاکله

مؤلف محترم ایمان درمانی مباحث فصل اول را بر پایه شاکله طرح‌ریزی می‌کند. شاکله نزد مؤلف، مجموع دانسته‌های انسان است که شخصیت هر فرد در آن ریشه دارد. همچنین شاکله قوه و نیرویی است که هم فاعل و هم منفعل است (ص ۴۲). در این فصل سه قاعده بر اساس شاکله طرح می‌شود که عبارتند از:

۱. هر انسانی بر اساس شاکله خود عمل می‌کند.
۲. شاکله در عین حال که زندگی انسان را سر و سامان می‌دهد، می‌تواند آن را به آشفتگی کشاند و ویران کند.
۳. ایجاد هرگونه تغییر اساسی در رفتار، و در نتیجه رسیدن به آرامش و موفقیت فقط از راه تغییر شاکله امکان‌پذیر است (همانجا).

شاکله در این کتاب به عنوان عامل تمایز بین انسان و حیوان مطرح می‌شود و دقیقاً به همین سبب رفتار انسان برخلاف حیوان غیرقابل پیش‌بینی، قابل تغییر و درخور مدح یا سرزنش است و خودسازی و تربیت باید بر پایه ایجاد تغییر و تحول در شاکله، برنامه‌ریزی شود (ص ۴۴ - ۴۷، ۷۲).

افزون بر آن هر چیز تخیلی از جنس شاکله، و سازگار با آن است و شاکله به سادگی آن را جذب و هضم می‌کند. لذا امور خیالی همچون قصه، حکایت، افسانه، شعر و مثل برای انسان شیرین‌تر از مباحث علمی، فلسفی و استدلالی است (ص ۵۵). در ادامه، رابطه شاکله با عمل، همانند رابطه بذر و محصول معرفی می‌شود و بین بذر و محصول سنخیت وجود دارد. یعنی نمی‌توان گندم کاشت و انتظار کنگد داشت و همکاری اراده و شاکله به عنوان حساس‌ترین بخش هستی انسان مطرح می‌شود به این بیان که اراده بی‌نهایت انسان، با توجه به غیب و با همکاری شاکله که مهبّای پذیرش حقایق غیبی است وارد حوزه گسترده‌ای از قدرت شده و هر آنچه را بخواهد می‌تواند به وجود آورد و در نتیجه بر همه مشکلات، افسردگی‌ها، آشفتگی‌ها و مصیبت‌ها غلبه می‌یابد. لذا انسانی که در پرتو اراده معطوف به ایمان می‌زید و شاکله‌اش را به خدا می‌سپارد تسلیم هیچ قدرت شیطانی نمی‌شود (ص ۶۶، ۸۱، ۹۲). شاکله، امر تعیین‌کننده در سرنوشت ماست بنابراین ناکامی‌ها و پیروزی‌ها همگی در وجود خودمان ریشه دارند. لذا دیگران را مسئول شکست خویش دانستن چیزی نیست جز توجیه اراده ضعیف و سرپوش نهادن بر تنبلی و بی‌ارادگی خودمان. و نادیده گرفتن خود به عنوان منبع

آرامش و کامیابی، و توقع آرامش از سوی دیگران، در واقع گدایی آرامش و نشاط است (ص ۶۷ - ۶۸).

به نظر مؤلف محترم، شاکله به شادابی و انعطاف نیاز دارد تا در مجموعه‌ای مسدود از دانسته‌ها متوقف نشود و بهترین عامل ایجاد و بقای انعطاف و شادابی شاکله، چهل‌آگاهی (= آگاهی از ندانستن و شوق دانستن) است و ایمان به غیب، عاملی است که چهل‌آگاهی انسان را تأمین می‌کند (ص ۱۰۳). به دیگر سخن، ایمان به غیب و آمادگی برای شنیدن صدای خدا و اطاعت از فرمان او، به این معناست که پنجره شاکله ما همواره به روی ناشناخته‌ها باز است و اراده ما بدون کوچک‌ترین تزلزل، آماده مقاومت و مقابله با همه عوامل تضعیف‌کننده‌اند (ص ۱۱۲ - ۱۱۳).

## ۲. اعصاب به جای اخلاق و پیش‌فرض‌ها و لوازم ادبیات اعصاب

برخی از عبارات در دنیای امروز در زندگی‌مان مرسوم شده است و به راحتی و مکرر از آنها استفاده می‌کنیم، گوش‌مان بدان عادت کرده، ذهن ما نیز آن را به عنوان امر نامأنوس و غریب به شمار نمی‌آورد و جالب آنکه بر پایه همین مفاهیم برخی از رفتارها، واکنش‌ها و عکس‌العمل‌ها توجیه می‌گردند. از جمله آن مفاهیم، واژه اعصاب است؛ مکرر از دیگران می‌شنویم یا خودمان می‌گوییم اعصاب‌مان خراب است، من اعصاب ندارم... ما نیز بر اساس آن، به گوینده آن این اجازه را می‌دهیم که پرخاش کند، کار نامعقول انجام دهد، حقوق دیگران را زیر پا بگذارد و....

مؤلف محترم کتاب ایمان‌درمانی، به تفصیل از نقش و موارد کاربرد این واژه در زندگی‌مان سخن می‌گوید و به درستی نشان می‌دهد که این واژه در یک فرایند درازمدت و تدریجی، عبارت «او اخلاق/ اخلاق محمدی ندارد» را کنار زده و جایگزین آن شده است. گرچه این جایگزینی در نگاه اول و سطحی بدون اشکال ارزیابی می‌شود اما با توجه عمیق و جدی درمی‌یابیم، همین جایگزینی به ظاهر ساده، چه پیامدهای مخربی در جامعه دینی به ارمغان می‌آورد. در این اثر از این جایگزینی با تعبیر اشغالگری یاد می‌شود. اشغالگری‌ای که خطرناک‌تر از اشغالگری سرزمین و خانه است (ص ۱۴۳).

در کتاب ایمان‌درمانی در مقایسه بین اخلاق و اعصاب، آگاهی از اشتباه و تذکر به توانایی انسان در دستیابی به کمالات و جبران اشتباهات از وظایف اخلاق برشمرده شده و دوری از خلق و خوی ناپسند به عنوان برآیند دو نقش مذکور معرفی شده است (ص ۱۵۷ - ۱۵۸). اما پیام اعصاب، از بین رفتن قبح رفتار خشن و زشت و از دست دادن هرگونه اختیار و اراده است. بنابراین انسانی که اعصابش خراب است یا اشتباه نمی‌کند یا به اشتباه خود واقف نمی‌شود و اگر واقف به اشتباه خود شود همانند انسان فلج، اراده و قدرت لازم برای تغییر یا اصلاح آن را ندارد (ص ۱۵۹ - ۱۶۰).

به دیگر سخن، برخی از مفاهیم و تعابیر، به بنیان‌های فکری خاصی تعلق داشته و از آن ارتزاق می‌کنند. به عنوان نمونه می‌توان رگه‌های زمینی شدن انسان و جدایی او از آسمان، داستان خودشیفتگی و نخ نما شدن برخی مفاهیم اخلاقی از جمله ایثار، صبر و... و تراژدی غم‌انگیز تنزل انسان به ساحت بدن و غفلت از ساحت الهی و آن سویی او را در تعبیر «اعصاب ندارم» یافت. به دیگر سخن، اعصاب در برابر اخلاق/ اخلاق محمدی، نه ساحت الهی انسان را می‌شناسد و نه به آشنایی او با آسمان باور دارد و نه انسی با مفاهیمی چون مسئولیت و دگرخواهی دارد. از اینرو کاربرد عبارت «اعصاب ندارم» بدین معناست که من ساحتی جز بدن ندارم، بدن و سیستم‌های زیست‌شناختی آن، شخصیت من را شکل می‌دهند و من به تمامه چنان ماشینی زیستی، دارای کنش‌های محدود و یکنواختی هستم، طبیعت و قوانین ثابت بر آن، حاکم بر من است بلکه من چیزی جز طبیعت نیستم؛ به هنگام خشم، من به مثابه یک ماشین، باید بخروشم و دیگران نیز باید من را تحمل کنند و هیچ عنصر مافوق و حاکم بر طبیعت وجود ندارد تا مسیر حتمی و ثابت واکنش‌های زیست‌شناختی من را تغییر دهد یا مهار کند. بنابراین چنین

انسانی فاقد عنصری به نام روح و ساحت الهی است و تمام دارایی او بدن و بعد زیست‌شناختی اوست و همین بدن و قوای آن است که او را با محیط پیرامونش پیوند می‌دهد و معیار کنش‌ها و واکنش‌های اوست درحالی‌که انسان دیندار، معتقد به ساحتی وراء ساحت بدن است و رفتار برخاسته از او نیز بر پایه فطرت توحیدی و با الگوهای وحیانی رقم می‌خورد. از این‌رو این انسان از اخلاق / اخلاق محمدی پیروی می‌کند و ایثار، مسئولیت، خیرخواهی، توکل و ایمان از مفاهیم آشنا و مؤثر در زندگی او به شمار می‌روند.

### ۳. ناکارآمدی علم و دانسته‌های بشری در حل مشکلات

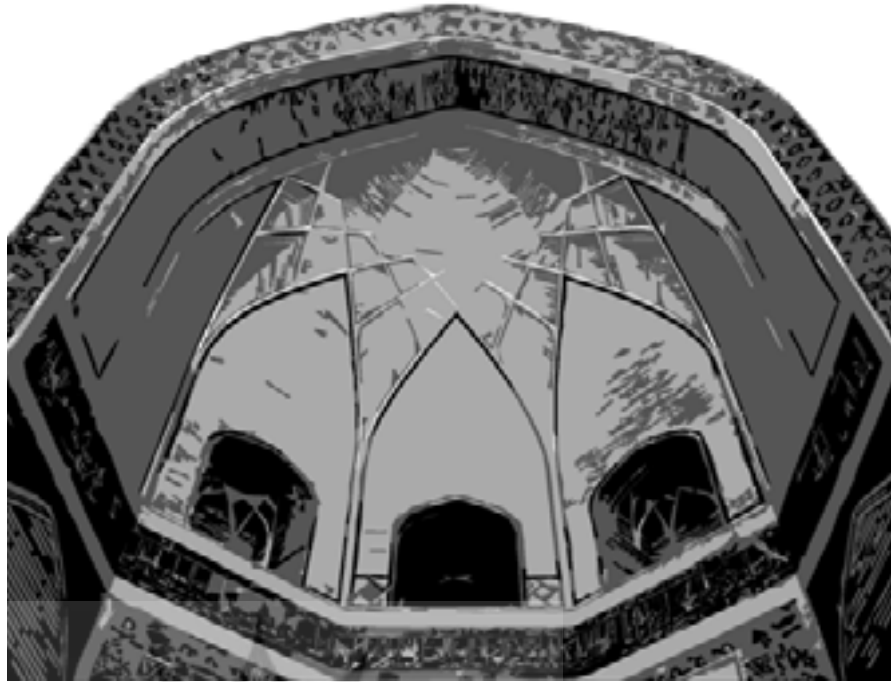
علوم تجربی صرفاً عهده‌دار حیات انسان و رفع موانع زنده بودنند، اما انسان فقط یک موجود جاندار نبوده و صرفاً درصد زنده ماندن نیست. او همانند موش و سوسک نیست که فقط و فقط بخواهد زنده بماند؛ فقط طلب زنده ماندن، انسان را به سوسک تبدیل می‌کند که در هر شرایطی می‌خواهد زنده بماند. اما انسان، بر پایه فطرت پاک خویش، نمی‌خواهد در هر شرایطی زنده باشد پس او گسترده‌تر و عمیق‌تر از موجودی صرفاً زنده است (ص ۱۸۲-۱۸۳) و اکتفا به جهان دانسته‌ها، نهایتاً زندگی و عمل سالم به ارمغان می‌آورند نه عمل صالح و ما را تا حدّ جانوری خوشبخت تنزل می‌دهد و آنان که انسان را تنزل داده و او را تا حدّ جاننداری که فقط درصد تأمین معیشت و سلامت است و می‌خواهد زنده بماند پایین می‌آورند، قرائتی شیطانی از انسان دارند و خواهان ذلت انسان‌اند (ص ۲۰۹، ۲۵۲) و فقط از راه ایمان به خداست که می‌توانیم دنیای کوچک خویش را به قدرت بیکران الهی پیوند بزنیم و از خطای خود درگذریم و اشتباه دیگران را نادیده بگیریم (ص ۲۱۰) و اساساً خطا و گناه، زائیده دانسته‌های ماست (ص ۲۳۱).

بنابراین طلب سعادت و درمان همه دردها از علم، محصول عدم طبقه‌بندی کردن مشکلات و عدم شناخت مرجع پاسخگویی است و اینکه نمی‌دانیم هر یک از علم، هنر، فلسفه، عرفان و دین چه می‌گویند. به عنوان نمونه امیدواری را هرگز نباید از دانش و اطلاعات بشری طلب کنیم (ص ۱۸۵، ۱۹۶).

در زمان بروز مشکل، هر کس بر پایه مجموعه دانسته‌های خود از آن مشکل تصویرسازی می‌کند و شدت ویرانگری یک مصیبت، ریشه در دانسته‌ها و نحوه نگاه ما به انسان و جهان و خدا دارد و از آنجا که ما نمی‌توانیم همه حقایق این عالم و اسرار آن را بشناسیم، ایمان به غیب، بهترین و مؤثرترین راه برای رهایی از دانسته‌هایی که خاستگاه تصویر مخرب‌اند و کاستن شدت ویرانگری است. و بر پایه همین ایمان به غیب است که خیر، ملازم با امور محبوب و شر، مترادف با امور مکروه نیست. چنان‌که در قرآن آمده: چه بسا چیزی را دوست ندارید و خیرتان در آن است و چه بسا چیزی را دوست دارید و برایتان بد است (ص ۲۰۴-۲۰۵).

ایمان به غیب به عنوان حلال همه مشکلات بشری،





ایمان به غیب و  
آمادگی برای  
شنیدن صدای خدا و  
اطاعت از فرمان او،  
به این معناست که  
پنجره شاکله ما  
همواره به روی  
ناشناخته‌ها باز است و  
اراده ما  
بدون کوچک‌ترین تزلزل،  
آماده مقاومت و مقابله  
با همه عوامل  
تضعیف‌کننده‌اند.

انسان را از دانسته‌های محدود، محاسبات و اوهام و دکان‌های آرامش‌فروشی نجات داده و دریچه عشق، شادی و نشاط را به روی انسان می‌گشاید (ص ۱۶۸-۱۶۹).

## ج. ملاحظات ۱. ایمان

به رغم تلاش‌های مفید و گسترده در تأثیر ایمان در زندگی انسان و ویژگی درمانی آن در این کتاب، مؤلف محترم در آن، حدود و ثغور مشخصی از ایمان به دست نمی‌دهد. شاید این امر بدان سبب باشد که ایمان امر ثابت، متواپی و محدود نیست، بلکه دارای هویتی سیال و ذومراتب است. چنان‌که ابوطالب مکی در قوت‌القلوب (ج ۲، ص ۲۵۴) می‌گوید: «ایمان، حدی ندارد! بنا بر این در بند کشیدن امر بی‌حد، تنزل حقیقتی بی‌حد به حد خاص و انکار مراتب و درجات دیگر آن است و به لحاظ روشی، می‌توان آن را نوعی تحویل‌انگاری قلمداد کرد.»

البته در این جلد یا دفتر از ایمان‌درمانی، سخنی از مراتب ایمان به میان نیامد بلکه به نحوی ایمان حداقلی مطرح شده است.

مؤلف محترم در ارتباط شاکله با مفاهیم فلسفی می‌نویسد: «... فیلسوف با عقل و مفاهیم انتزاعی عقلی و فلسفی سر و کار دارد و این مفاهیم رابطه چندان دوستانه‌ای با شاکله انسان‌ها ندارند. مردم از این مفاهیم گریزانند همان‌گونه که بر اساس فطرت الهی، از مفاهیم و روابط زور و قدرت متنفرند.» (ص ۷۳).

این گفتار نیز نمایانگر آن است که در این کتاب، ایمان حداقلی مورد نظر است به دلیل آنکه ایمان‌درمانی با مفاهیم فلسفی و عقلانی ناآشناست، درحالی‌که ایمان یک فیلسوف الهی که به باطن و اسرار عالم نظر دارد ناسازگار با مفاهیم فلسفی و عقلانی نیست. شاید هم دلیل ناسازگاری ایمان با مفاهیم فلسفی به دلیل همراهی با نگاه عرف به فلسفه است. والا فلسفه از نظرگاه متعالی، نه در مقابل ایمان است و نه در تقابل با وحی و کشف. به ویژه با معنایی که فلسفه در حکمت متعالیه پیدا می‌کند؛ به نظر نگارنده در حکمت متعالیه، مسأله‌ای در فلسفه، مسأله‌ای فلسفی است که از دریچه الهام و کشف

عبور کرده باشد و سپس با شبکه زبانی خاص و رهیافت وجودی تبیین و تحلیل شود و فروعات و لوازم آن یادآوری گردد. بنابراین چنین تصویری از حکمت، نمی‌تواند معارض با ایمان باشد بلکه حقیقت ایمان و ایمان حقیقی است، چنان‌که به نظر ملاحظه‌کنندگان ایمان حقیقی نیز با تصدیق عرفانی، کشفی و برهانی معارف، حاصل می‌شود (ص ۲۵۵). از این رو حکمت متعالیه نماد ایمان حقیقی است.

## ۲. غیب

واژه غیب در ایمان به غیب، به درستی ایضاح مفهومی نشده است و صرفاً به اینکه غیب، امری ناشناختنی و نامعلوم است اکتفا شده و بر اساس آن بیان شده است که ایمان به غیب یعنی خریدن ندیده و ندیده خریدن، یعنی پذیرفتن همه آن چیزهایی که وجود دارند اما من آنها را نمی‌شناسم... و علم به غیب از آن خداست... (ص ۱۶۸، ۲۳۳). درحالی‌که غیب، معانی مختلف و اقسام گوناگون دارد و بر حسب معانی و اقسام گوناگون غیب، بحث درباره غیب چهره جدیدی به خود می‌گیرد؛ غیب در ایمان به غیب به معنای امور غایب از حس، قلب (= ایمان به قلب) و غیبت (= ایمان در حال غیبت) آمده است (تفسیرالقرآن، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۶، ۲۶۹).

همچنین اقسام ایمان عبارتند از: غیب نسبی (غیبی که در حال حاضر شناخته شده نیست اما در آینده می‌توان آن را شناخت) و غیب مطلق؛ غیب متعلق به اشیاء مادی و غیب متعلق به اشیاء غیرمادی؛ غیبی که برای آن دلیل است و غیبی که دلیل‌بردار نیست (تفسیرالقرآن، ج ۱، ص ۲۶۶؛ الغیب و علاماته، ص ۱۴، ۱۶). بنابراین غیب در همه معانی و گونه‌های خود، به عنوان امر ناشناخته و مجهول نیست.

هرچند برخی آیات دلالت دارند که غیب از آن خداست از جمله «ولله غیب السموات و الارض» هود/۱۲۳؛ «قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب إلا الله...» النمل/۶۵؛ «عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها إلا هو» الانعام/۵۹ و آیاتی نیز علم به غیب را در پیامبر اکرم (ص) انکار می‌کنند از جمله «... ولا أعلم الغیب» الانعام/۵۰؛ «و لو کنت أعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء...» الاعراف/۱۸۸، اما آیات ۲۶ و ۲۷ سوره الجن «عالم الغیب فلا یتظهر علی غیبه احدا \* الا من ارتضی من رسول...» اعلام می‌دارد که خداوند برخی از ملائکه و انسان‌ها را بر پاره‌ای از مغیبات آگاه می‌سازد (برای آگاهی تفصیلی از اطلاع انبیاء بر پاره‌ای از مغیبات و انواع اخبار به غیب در انبیاء و انسان‌های عادی، الغیب و علاماته، ص ۲۴ - ۲۸، ۳۰ - ۳۳). یقیناً اطلاع بر غیب در چنین افرادی سبب از بین رفتن ایمان‌شان به آن امور غیبی نمی‌شود اما بنا بر آنکه ما غیب را به عنوان امر ناشناختنی در معاشناسی ایمان دخیل بدانیم، پس از آشکار شدن غیب، ایمان بدان بی‌معنا می‌گردد. البته می‌توان گفت بنا بر آنکه مخاطب این کتاب، از آن دسته‌ای نیست که بر مغیبات آگاهی داشته باشد و غیب همواره برای او غیب می‌ماند؛ بنابراین چنین تلقی‌ای از غیب حداقل در این اثر پذیرفته شده است.

در کتاب  
ایمان‌درمانی  
در مقایسه بین  
اخلاق و اعصاب،  
آگاهی از اشتباه و  
تذکره به توانایی انسان  
در دستیابی به  
کمالات و  
جبران اشتباهات  
از وظایف اخلاق  
برشمرده شده و  
دوری از  
خلق و خوی ناپسند  
به عنوان برآیند  
دو نقش مذکور  
معرفی شده  
است.

### منابع:

- ابوطالب مکی، قوت القلوب، بیروت: سعید نسیب مکارم، ۱۴۱۶ هـ. ق (۱۹۹۵ م)  
محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۷۹  
امین منتصر، الغیب و علاماته، قاهره: دارالفکر العربی، ۱۴۲۶ هـ. ق

### پی‌نوشت:

۱. قوت القلوب، ج ۲، ص ۲۵۴ (إنّ المومنین یتفاضلون فی الإیمان و آن تسالوا فی اعمال الجوارح من الإسلام و آن الإیمان لأحد له و ان کانت صحتة بمحدود الإسلام).